



نمونه‌ای از خانواده‌هایی که تلاش می‌کردند تا زندگی رانوعی دیگر درک کنند



زنان وقتی از کار روزانه سخت بازمی‌گشتند

را با تجهیزات کامل به سومالی فرستاده بود تا به تروریستهای الشباب حمله کند. من حتماً باید به این کشور می‌رفتم تا از آنجا به سودان جنوبی و سومالی بروم اما تروریستهای الشباب یک توریست خانم فرانسوی را ربوده و به طرز فجیعی به قتل رسانده بودند و همین اوضاع را متشنج کرده بود.

سردسته جنبش جوانان مجاهد (الشباب) هم تهدید کرده بود تا بیاورم و هایش به کنیا حمله خواهد کرد و سرانجام در دوازدهم مارس ۲۰۱۲ تهدید خود را عملی کرد. مهاجمان با ۴ نارنجک به ایستگاه اتوبوسی در نایروسی، پایتخت کنیا حمله کردند و در این حمله، ۶ نفر کشته و بیش از ۵۰ نفر زخمی شدند. در همان سال بیست حمله انتحاری دیگر در کنیا ۴۸ کشته و بیش از ۲۰۰ زخمی به جا گذاشت. الشبابی‌ها کمی بعد به فروشگاهی در نایروسی حمله کرده و ۶ سرباز کنیایی و ۱۶ شهروند را به قتل رساندند و در بیانیه‌ای اعلام کردند که تمام این حمله‌ها جوابی است که به حمایت نیروهای ارتشی کنیا از دولت سومالی می‌دهند. این گروه تکفیری در ۲۰۱۲ بخشی از القاعده شد و اینطور بود که به قدرش اضافه کرد.

از بین تمام این کشورها و خطرهایی که برای خودم متصور شده بودم، گویا سومالی بدترین بود و حتی از آن به عنوان خطرناکترین کشور دنیا یاد می‌کردند. می‌دانستم الشباب با فعالیتها و حمله‌هایش منطقه را بسیار ناامن کرده است. این گروه تروریستی بخصوص به زنان رحم نمی‌کرد. همچنین به اسم اسلام (البته با تعریف غلطی که از اسلام داشتند) موسیقی، تماشا کردن تلویزیون و کارهایی این چنینی را حرام و ممنوع اعلام کرده بود. با این حال از خطرناک بودن منطقه تصور واضح و دقیقی نداشتم تا اینکه از مدیر هتلی که می‌خواستم در آن اقامت کنم ایمیلی دریافت کردم:

"آلبرت پودل عزیز، من وظیفه دارم برای اینکه شما بهترین سفر را داشته باشید راهنماییتان کنم. موگادیشو شبیه هیچ کجای دیگر که زمین نیست. هیچ جایی برای تفریح ندارد. نمی‌توانید هر وقت که

خواستید از هتل بیرون بروید و در شهر گشت بزنید. چون غربیه و خارجی هستید، خیلی زود شناسایی می‌شوید و در یک چشم برهم زدن شمارا می‌زدند. از تاکسی خبری نیست. اگر بخواهید جایی بروید حتی صد قدمی هتل، ناچار هستید سوار ماشین نظامی شوید که شیشه‌های دودی دارد و چند سرباز هم باید شما را اسکورت کنند. البته همه اینها هزینه دارد. هزینه نیروهای امنیتی و وسیله نقلیه برای یک روز ۳۵۰ دلار است. خارجی‌ها نمی‌توانند بعد از غروب خورشید جایی بروند حتی اگر سرباز با شما باشد. اگر هتل غذا نداشته باشد گرسنه خواهید ماند چون در شهر غذایی برای خوردن پیدا نمی‌شود. این اطراف هیچ رستورانی پیدا نمی‌کنید. به این دلایل و مسائل دیگر، حضورتان به عنوان توریست در موگادیشو شما را از نظر امنیت جانی به خطر می‌اندازد ضمناً از نظر اقتصادی هم به صرفه نیست. بیشتر مشتریان ما خبرنگار و گزارشگر یا دیپلمات و اعضای سازمان ملل هستند. وقتی پایتان را در این منطقه بگذارید باید انتظار هر گونه حمله، شلیک گلوله و انفجار را داشته باشید. باز هم اگر تمایل داشتید در هتل ما اقامت کنید اطلاع دهید. مطمئن باشید ما از هر نظر در خدمت شما هستیم."

برایم جالب بود که رئیس هتل ابتدا تمام بدیها و خطرهای حضور در موگادیشو را شمرده بود و در پایان، همچنان من را به سفر تشویق می‌کرد. از طرفی با خودم می‌گفتم وقتی اوضاع در موگادیشو، پایتخت و بزرگترین شهر سومالی اینطور است، وای به حال بقیه شهرها و منطقه‌ها. از طرفی از جوانی عادت داشتم وقتی پای خطر در میان بود و ریسک کردن به نوعی توجیه منطقی یا عاطفی داشت، فوری با آغوش باز خطر را بپذیرم و با پاهای خودم به پیشوازش بروم. و معمولاً همان توجیه منطقی یا عاطفی برایم گشایشی می‌شد و در واقع کمتر پیش می‌آمد خطر غلبه کند و موقعیت ناخواسته و ناگواری رخ بدهد. ولی حالا سفر به این مناطق پر آشوب و خطر نه تنها هیچ پاداشی به دنبال نداشت، ممکن بود جانم را هم به خطر بیندازد و حتی تفریح را به سفر آخرت

تبدیل کند. پاداش سفر

سفر من به کشورهای مختلف یک پاداش مهم برایم داشته: سفر به کشور بعدی. و این بزرگترین و مهمترین انگیزه من بود. حالا فرقی نمی‌کرد مقصدم فرانسه خوش آب و رنگ و پر آواز باشد یا سومالی. برای همین خیلی وقتها به جاهایی سفر کردم که خیلی هم امن نبودند. اما جوانی گذشته بود و باید تاجایی که امکان داشت خطر را به حداقل می‌رساندم. دوستان و آشناها همیشه می‌گفتند پودل سرش درد می‌کند برای دردسر اما خودم اینطور فکر نمی‌کردم زیرا ذاتاً دنبال خطر نبودم ولی خب وقتی با خطر مواجه می‌شدم، یا بهتر بگویم خطر خودش را سر راهم قرار می‌داد، دنبال راهی می‌گشتم که عواقب آن را به حداقل برسانم. اما من برای رفتن به سومالی دلیل خیلی محکمی نداشتم. دلش را نداشتم که در خیابانهای بدون آرامش با چند سرباز مسلح این طرف و آن طرف بروم و بچه‌های بیگناه را در این وضع ببینم. غم و اندوه مردم ناراحت می‌کرد. می‌توانستم همین جا توقف کنم. ۱۸۷ کشور را گشته بودم و می‌توانستم به خانه برگردم و در آپارتمان گرم و نرم استراحت کنم. در این مدت فرصت نکرده بودم درست و حسابی کتاب بخوانم. آنقدرها هم پول داشتم که بقیه عمرم را راحت و آسوده سپری کنم. آیا می‌توانستم همان آلبرت پودل قدیم باشم، به ماجراجویی‌هایم ادامه بدهم، ریسک را به جان بخرم و به کشورهای سفر کنم که شاید هیچ توریستی حاضر نمی‌شد از آنجا رد شود و کلاهش را بردارد؟

و من هنوز همان آلبرت پودل ماجراجو بودم. خیلی فکر کردم و بالاخره تصمیم گرفتم بروم... هجدهم نوامبر ۲۰۱۱ تاریخی بود که راهی عربستان سعودی و پس از آن یمن و آفریقا شدم در حالیکه آرزوی من سفرم به خیر بگذرد و به خانه برگردم و بیش از اینکه فصل اسکی تمام شود، خودم را به ورمانت، یکی از ایالت‌های آمریکا بیاورم. و این آرزوی من بود که هیچ وقت محقق نشد... ادامه دارد

همه امور را بدست خدای سپارم همه نیازهایم در جمانه آورده می‌شوند

کان کینگستون